

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال سوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۰

(صص ۱۳۸-۱۱۷)

دکتر محمدا میر مشهدی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

یعقوب فولادی**

دانشجوی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

طنز در غزل‌های غزالی مشهدی؛ شاعر سبک هندی

چکیده

با توجه به اینکه تعهد شاعر چیزی جز مسئولیت‌پذیری او نیست، انتقاد از ریاکاران و ظاهرسازان از دیرباز، زبان و کلام شاعران و نویسندگان را که نسبت به جوامع انسانی احساس تعهد می‌کردند تحت تأثیر قرار داده است. یکی از شیوه‌های انتقاد شاعران، استفاده از شیوه یا نوع ادبی طنز است. می‌توان گفت در این مسیر زبان طنز بهترین وسیله است، زیرا که؛ طنز ادبی کلامی است هنری و خنده‌انگیز که ضمن انتقاد، هدفش اصلاح جامعه و یک اندیشه یا باور نادرست است. از شاعران موفق که در ادب پارسی توانسته است از این شیوه بهره‌ی کافی و وافیه برد، ملک‌الشعرا غزالی مشهدی است. طنز غزالی غالباً نقد اجتماعی است که شامل: انتقاد از اخلاق ریاکاران و شیوه‌ی زندگی معاشرت افراد به ظاهر خوش‌عمل و نیکوکار است که با تظاهر به تقوی و پرهیزگاری به مخالفت با عشق و محبت قلبی می‌پرداخته‌اند. غزالی از اینکه زاهدان ریاکار، عقل را در خدمت خواهش‌های نفسانی قرار داده‌اند آزرده است و چنین عقلی را نکوهش می‌کند ولی رندی را که با آزادگی، پاکی و زیرکی و عشق و دلدادگی همراه است می‌پسندد. طنزهای غزالی از افراد و جامعه‌ای که

*Email: mashhadi@lihu.usb.ac.ir

** Email: fouladi_yaghoub@usb.ac.ir

ساختارهای بنیادین آن با ساختارهای عارفانه‌ی غزالی تضادی عمیق دارد، کاملاً هماهنگ است.

کلید واژه‌ها: غزالی مشهدی، شعر غزالی، طنز، اجتماع، انتقاد.

مقدمه

غزالی مشهدی از شاعران عارف‌پیشه‌ی قرن دهم هجری است. او از جمله شاعرانی است که توانسته است در خلال اشعار خود به طور تعریض‌آمیز و یا در لباس طنز کمبودها، نابسامانی‌ها، وضعیت ناآرام درهم ریخته و نابهنجار عصر خود را نشان دهد. نخست‌نگاهی اجمالی به زندگی و شخصیت شاعر می‌اندازیم تا شناخت و دست یافتن به اندیشه و شعر او بهتر میسر گردد: ملک‌الشعرا غزالی مشهدی یا توسی «از شاعران عارف‌پیشه و نامدار قرن دهم هجری است. ولادت او طبق گفته‌ی خود او در یکی از قصایدش به سال ۹۳۳ ه. ق در مشهد بوده است» (غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: سی و شش)

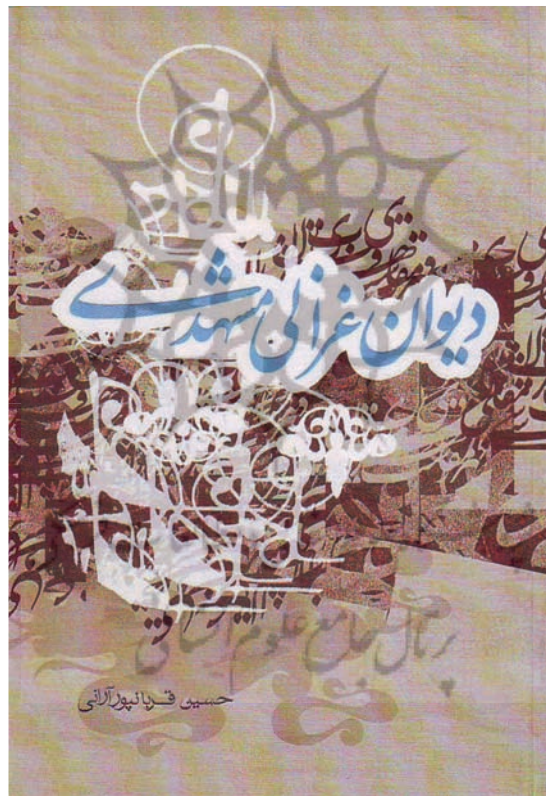
در این مدینه پس از هجرت رسول امین گذشته نهصد و سی و سه از شهرور و سنین
به شهر بند حدوث آمدم ز مُلکِ قَدُم بدین حَضِیضِ حوَادثِ ز اوجِ عَلَیِّین
(غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: ۴۵)

در همان زادگاهش به تحصیل و فراگرفتن علوم و ادب پرداخت، به هنرها آراسته گردید و شاعری آغاز کرد و در همان دوران جوانی بود که از نری کلکش همه شهد و شکر می‌ریخت به دربار شاه تهماسب صفوی راه یافت. سرانجام او «در دربار شاه تهماسب به تهمت الحاد و بدمذهبی گرفتار شد و از بیم جان و آزار بدخواهان روی به هندوستان نهاد و بیشتر دوران نامبرداری و برخورداری ادبی خود را در آن سرزمین گذراند. نخست به دکن رفت اما در آنجا نیز اختر مرادش چنان‌که باید ندرخشید تا آن‌که "علی قلی خان" مشهور به "خان‌زمان"، که از امرای بزرگ "اکبرشاه" و حاکم جونپور بود، قدر وی بدانست» (غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: چهارده) در این زمان که حدیث سحر فریب خوشش هند و سند را تسخیر کرده بود "خان‌زمان" به دست "جلال‌الدین اکبرشاه" مغلوب و مقتول می‌شود و «مولانا غزالی به دست اولیای دولت قاهره - جلال‌الدین اکبرشاه - افتاده منظور

نظر پادشاهی گشت و به ملک‌الشعرایی مفتخر گردید و شش سال آخر عمر را در دربار آن پادشاه مقتدر ادب‌دوست با سربلندی به سر بُرد. او نخستین شاعریست که در دولت گورکانی هند مرتبه‌ی ملک‌الشعرایی یافت و با شاعران بلندپایه‌ی دربار اکبری معاشر و مجالس بود تا بنا بر نقل «بداؤنی» در منتخب‌التواریخ شب جمعه ۲۷ رجب سال ۹۸۰ در احمدآباد گجرات به مرگ ناگهانی درگذشت و به فرمان اکبر در «سرگنج»، آرامگاه پادشاهان و مشایخ، به خاک سپرده شد. (صفا، ۱۳۷۵: ۳-۷۰۲) آثار غزالی شامل نظم و نثر است. «کلیات اشعار او شامل غزلیات، قصاید و چند مثنوی است، بدون شرح: مجموعه‌ی غزل‌هایی که به استقبال از بیست غزل حسن دهلوی ساخته است؛ گنج اکبری، که قصایدی است در ستایش جلال‌الدین اکبر؛ مجموعه‌ی قصایدی که در مدح «شاه تهماسب» و «خان-زمان» و دیگر امرای هندوستان سروده و سنت‌الشعرا نام دارد؛ دیوانی مشتمل بر مقدمه، قصاید، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی، قطعات و رباعیات به نام آثار الشباب؛ مجموعه‌ی کوچکی از غزل‌ها، قطعه‌ها و رباعی‌ها به نام آیین‌های جمال؛ چند مثنوی به نام اسرار مکتوم در عشق عرفانی؛ نقش بدیع؛ مثنوی در ذم یکی از عالمان دین که بر او تاخته و به الحادش فتوا داده؛ و مثنوی در ذم قلیچ‌خان از امیران دوران اکبر و متخلص به الفتی. علاوه بر این، در تذکره‌ی هفت آسمان مثنوی‌های دیگری از غزالی ذکر شده که عبارتند از: مشهد انوار، مرآت الصفات و قدرت آثار؛ این هر سه مثنوی به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی سروده شده و گویا مثنوی‌های دیگری نیز به پیروی از خمسه‌ی نظامی داشته است» (قربانپورآرانی، مقدمه دیوان غزالی، ۱۳۸۸: پانزده و شانزده). با توجه به حجم آثارش او را باید در گروه شاعران پرکار قرار داد. با خواندن شعر او به این نکته دست می‌یابیم که او شاعریست توانا و دارای زبانی فصیح، آن‌چنان‌که دکتر صفا در خصوص این ویژگی‌اش گفته‌اند: «استحکام و انسجام همراه با روانی کلام و صراحت معنی از ویژگی‌های سخن غزالی در همه‌ی اقسام شعر اوست. قصیده‌ها و ترکیب‌ها و ترجیع‌هایش جزالت و فخامت را که لازمه‌ی این دسته از انواع شعر است بخاطر عذوبت و روانی از دست نداده، در حالی که در غزل‌هایش با لطافتی که خواننده از غزل توقع دارد همراه شده است. باید گفت که غزالی بر روی هم شاعریست که در تمام سده‌ی دهم کمتر نظیر یافته است تا چه رسد به سده‌های یازدهم و

دوازدهم» (صفا، ۱۳۷۵: ۴-۷۰۳). غزالی به شعر چند بُعدی حافظ، توجه ویژه داشته است و «تحت تأثیر طنزهای اجتماعی حافظ تعریض به زاهد و شیخ و صوفی در غزلیاتش بسیار است» (قربانپور آرانی، مقدمه دیوان غزالی، ۱۳۸۸: سی و شش) بنابراین یکی از خصیصه‌های برجسته‌ی شعرش همین طنز اجتماعی می‌باشد:

دلق کوتاه آستین ای زاهد ابله چه سود دست باید کرد کوتاه، آستین کوتاه چه سود
در طریق بندگی اخلاص می‌باید درست رشته‌ی تسیح یا زَنار تَه بر تَه چه سود...
تاکی ای ناصح به رندان، حرف آگاهی عقل از طریق عشقبازی چون نه‌ای آگه چه سود...
(غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: ۱۴۴)



اگر با نگاهی جامعه‌شناختی به اشعار انتقادی ادب پارسی خصوصاً طنزهای اجتماعی نظر افکنده شود می‌توان دوره‌های آشفته‌ی تاریخ ایران را بهتر شناخت و شناساند و با تکیه بر اندیشه‌ی انتقادی و طنزهایی که در خلال آثار آن‌ها جای دارد ابعاد مختلف اجتماع را

بهرتر آسیب شناسی نمود. با توجه به اینکه محرک اصلی تغییر سبک در هر دوره‌ای وقایع سیاسی - اجتماعی هستند شایسته است نظری کوتاه به جامعه‌ی عصر صفوی که مصادف است با قرن ده هجری، یعنی دوره‌ی حیات ملک‌الشعرا غزالی مشهودی انداخته شود: «یکی از روش‌های پرثمر طبقه‌ی حُکام و بالانشین جامعه در فن فریب دادن مردم، همانا به چنگ داشتن عده‌ای زهاد ریایی از معقول و منقول بی‌خبر است که نه ذوق معرفتی و نه سرمایه‌ی کمالی دارند، بنابراین جهت گرفتاری مردم و مُنزوی ساختن‌شان از امور اجتماعی و هم جهت تطمیع عده‌ای از عناصر ضعیف‌النفس، به تشکیل حلقه‌های صوفیانه می‌پردازند، در آن وقت اغلب این حلقه را «خانان» و «خان‌خانان» رهبری می‌کردند. البته در دربار صفوی از این موضع بیشتر استفاده شد و علمای واقعی و صوفیان را می‌کُشتند.» (فاروق-فلاح، ۱۳۷۴: ۹۲) این چنین ویژگی و دیگر ویژگی‌های مشابه اجتماعی است که اندیشه‌ی انتقاد را در شاعران و دانشمندان برمی‌انگیزاند و نوعی طنز اجتماعی به منظور مبارزه با تزویر و ریاکاران زمانه به وجود می‌آید.

طنز و طنزپردازی

برای واژه‌ی "طنز" در فرهنگ‌ها تعاریف متعددی آمده است. عموم طنزپردازان سعی کرده‌اند این هنر را از جلوه‌های برخورد با نارسایی‌ها و کمبودها نشان دهند. در مورد تعریف طنز آمده است که طنز «واژه‌ای عربی است به معنای تمسخر و استهزاء و در اصطلاح ادب به آن دسته از آثار ادبی اطلاق می‌شود که بنا دستمایه‌ی آبرونی و تحکم و طعنه به استهزاء و نشان دادن عیب‌ها، زشتی‌ها، نادرستی‌ها و مفاسد فرد و جامعه می‌پردازد. این کلمه برابرنهادی واژه‌ی Satire و کلمه‌ی Satire اصلاً از Satira و Satura در زبان لاتینی اقتباس شده است و آن ظرفی پر از میوه‌های متنوع بوده است که به یکی از خدایان فلاح و زراعت هدیه می‌کرده‌اند.» (داد، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۳۹) علاوه بر آنکه در طنز پنهان - کاری‌ها، ریاکاری‌ها و ... که عاملان آنها ژرفای کار خود را می‌دانند و آگاهانه به کارهای ناشایست می‌پردازند گاهی نیز در طنز، نادانی‌ها و اشتباهات انسان‌ها هدف قرار می‌گیرد. «شاعر یا نویسنده‌ی طنزپرداز، با به مسخره گرفتن اشخاص یا آداب و رسوم و مسائل

موجود در جامعه، از آن‌ها انتقاد و بدین طریق آن‌ها را محکوم می‌کند، با این هدف که ناهنجاری‌های اخلاقی و نابسامانی‌های جامعه اصلاح شود.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱-۱۸۰) در طنز، هدف اصلی، بیان و نشان دادن زشتی‌ها، مفاسد و معایب افراد و جوامع است، زیرا طنز می‌خواهد ناهنجاری‌هایی را که در صدد پنهان ساختن آن هستند آشکارا یا تلویحی و کنایه‌ی بیان کند. «به بیان دیگر طنز اشاره و تنبیهی اجتماعی است که هدفش اصلاح است نه مردم-آزاری. طنزنویس با درشت‌نمایی و اغراق در ناهنجاری‌ها، سعی در آفتابی کردن و نشان دادن اختلافات عمیق وضع نابسامان موجود با صورت آرمانی دارد. به عبارت دیگر طنزنویس هنگامی که به موضوع معینی می‌خندد و آن را انکار می‌کند، در واقع آرمان مثبت خود را که در جهت مخالف آن قرار دارد، به تصریح یا تلویح، به خواننده عرضه می‌دارد.» (انوشه، ۱۳۷۶: ۹۳۴)

طنز را به دو نوع ساختاری و لفظی تقسیم نموده‌اند: «طنز ساختاری، یعنی که طنز در ساختار و اساس شعر یا قصه‌ی داستان وجود دارد. در طنز لفظی، مطلبی بیان می‌شود که در تعبیر آن، معنی نهانی عبارت اهمیت دارد، و با آنچه گوینده ظاهراً اظهار می‌دارد فرق می‌کند. چنین بیان طنزآمیز معمولاً متضمن اظهار آشکار یک حالت یا ارزش‌یابی، و در نظر داشتن یک حالت یا ارزش‌یابی کاملاً متفاوت است.» (حلبی، ۱۳۷۷: ۵)

تفاوت طنز با هجو و کمدی

باید توجه داشت که «طنز یا شوخی، فکاهی و کمدی متفاوت است، این تفاوت و تعریف جامع طنز را چنین گویند: «هرگاه پدیده‌ای در وضع یا جایی غیر از وضع و جای اصلی خود قرار بگیرد طوری که زیانی به بار نیاید مایه‌ی شوخی و فکاهه می‌گردد. اگر شوخی و فکاهه با بیان همراه شود یعنی به زبان گفته یا نوشته شود به صورت فکاهی یا کمدی درمی‌آید و اگر کسی در بیان شوخی و فکاهه چیزی بیفزاید که جنبه‌ی انتقادی داشته باشد طنز به وجود می‌آید. اگر در طنز چیزی از جوهر شعریت و ادبیت چاشنی زده شده باشد با طنز ادبی روبرو خواهیم بود» (انوری، ۱۳۸۴: ۲۰). لازم است که هم به ویژگی‌های اغراق‌گونه‌ی طنز توجه شود و هم به تفاوت آن با هجو و کمدی، زیرا طنز غیر مستقیم

است. بنابراین طنز «نوعی از بیان یا اثری ادبی یا شاخه‌ای از ادبیات است که (غالباً با اغراق) به برشمردن زشتی‌های کسی یا جامعه‌ای می‌پردازد اما صراحت تعبیرات هجو را ندارد و اغلب غیر مستقیم و به تعریض یا تمسخر یا کنایه عیوب کسی را بازگو می‌کند.» (شریفی، ۱۳۴۵: ۹۷۴) می‌توان گفت تفاوت بنیادین طنز با هجو در این است که، هجو کلامی است پرده‌در که زشتی‌ها را بزرگ‌نمایی می‌کند و «غالباً با رکاکت لفظ و دشنام و عدم رعایت عفت کلام، توأم است و قصد شاعر در بیان آن برانگیختن خنده و مسخره کردن است.» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۰) یا به بیانی دیگر «هرگونه تکیه و تأکید بر زشتی‌های وجودی یک چیز - خواه به آنها و خواه به حقیقت - هجو است» (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۲۸). اما در طنز اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار بیان می‌کند و «برخلاف کمدی که در آن خنده غایت و هدف می‌باشد، در طنز وسیله‌ای برای بیان معایب و آگاه کردن اذهان نسبت به عمقِ رذالت‌ها و خیانت است.» (داد، ۱۳۸۳: ۳۴۰)



طنز در شعر غزالی مشهدی

با اندکی تأمل در شعر غزالی، می‌توان دریافت که یکی از ابعاد و ویژگی‌های بنیادین شعر او طنز است. بنیاد طنز و انتقاد غزالی بر پایه‌ی مبارزه با ریا و ریاکاری است و او مانند

حافظ «کاری‌ترین سلاح خود یعنی طنز را وقف مبارزه با آن می‌کند. چون که خوره‌ی ریا است که علم و عمل و فضل و هنر و فرد و جامعه را به تباهی می‌کشاند» (خُرْمشاهی، ۱۳۸۴: ۲۲۰). در سراسر غزل‌های او کمتر غزلی را می‌توان دید که حداقل یک بیت از آن غزل، تعریضی طنزگونه به زاهد، محتسب، صوفی، شیخ و ... نداشته باشد.

هرچند که غزالی مشهدی در غزل، پیرو پیشینیان خود بوده و حتی می‌گویند جا پای بابافغانی گذاشته ولی در طنزهای اجتماعی خود تحت تأثیر حافظ بوده است، چون که در دیوان حافظ طنز «یکی از کارسازترین ابزارهای بیانی‌ست و حافظ که از همه‌ی امکانات و ظرفیت‌های زبان، به سود سخن‌خویش، بهره می‌جوید، از این ابزار کارآمد نیز بارها بهره جسته است» (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۱۸۵) اما باید گفت اوضاع نابسامان و دین‌زده‌ی ری‌آلود جامعه‌ی غزالی هم دست کمی از روزگار محتسب‌زده‌ی حافظ نداشته است. زیرا که هم حکومت‌های حاکم بر هند آن زمان که غزالی در آن نواحی می‌زیسته و هم ایران دوره‌ی صفویه از حضور زاهدان، واعظان، صوفیان و ... که دین و مذهب را دستاویز رسیدن به منافع دنیوی قرار داده بودند خالی نبوده است. این زاهدان ربایی و مقدّس‌مآب شهوت‌ران برای فریب عامه‌ی مردم، ظاهر خود را پسندیده، مقدّس، دیندار و موّجّه نشان می‌دادند حال آنکه، باطن و درون آنها جولانگاه هر فساد و پلیدی بود. این محیط به‌طور مستقیم و غیر قابل انکار بر اندیشه، افکار و کیفیت شعر شاعران حسّاس به جامعه و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه تأثیر داشته است.

شخصیت‌های مورد انتقاد

شخصیت‌های مورد انتقاد غزالی مشهدی، همگی بدون نام و نوعی تیپ شخصیتی هستند و غزالی، هرگز در ح. آن‌ها، کلمات مُسْتَهْجَن و رکیک به کار نبرده است. از این نظرگاه، طنز غزالی را می‌توان با طنز حافظ مقایسه کرد. شخصیت‌های مورد انتقاد در دیوان غزالی مشهدی عبارتند از: زاهد، شیخ، واعظ، ناصح، صوفی، حاجی، مولوی، فقیه و دانشمند، محتسب و محدّث. این شخصیت‌ها در واقع بخش‌های مهمی از نهاد دین‌مدار و نهاد حاکم‌اند که مجموعاً قدرت سیاسی و اجتماعی اصلی را در آن روزگار تشکیل می‌-

دادند. غزالی اندیشه‌ها، رفتارها و گفتارهای این افراد را که گاه با یکدیگر تعاملی گسترده و پیوندی استوار داشتند، نقد می‌کند. شعر غزالی مانند شعر حافظ، «نقد جامعه‌ای است که در آن فاصله‌ی میان ادعا و عمل بسیار زیاد است و ریاکاری و تظاهر به رعایت شرع، جایگزین همه‌ی ارزش‌های اسلامی اخلاقی شده است؛ به عبارت دیگر، دین به صورت پوستی بدون مغز در آمده است.» (چناری، ۱۳۸۴: ۴۹) یکی از هدف‌های طنز غزالی، جدا کردن ماهیت دین، از دین قشری و دروغینی بود که این شاهان و درباریان و زاهدان و صوفیان ریاکار بر اجرای سخت‌گیرانه‌ی آن پافشاری می‌کردند. او چون حافظ، شخصیت‌های مذکور را از دو بُعد مورد انتقاد قرار می‌دهد: «۱- اخلاق فردی؛ یعنی ریاکاری‌ها و دورویی‌ها و اندیشه‌های غلط و باطل. ۲- آسیب‌های اجتماعی؛ از جمله خراب کردن وجهی دین، خونریزی‌ها به نام دین، زدویندهای سیاسی، پیامدهای منفی تعصب‌ها و اتهام‌ها و آبروریزی‌ها» (همان: ۵۰). هرچند که افراد و دیگرطبقات جامعه نیز از گناه، خطا و روابط ناسالم اجتماعی مصون نبوده‌اند ولی صفات و شخصیت‌هایی که به‌طور برجسته و آشکار غزالی آن‌ها را آماج طنز تیز خود قرار داده و به آن‌ها پرداخته است می‌توان به شرح ذیل ترسیم نمود:

زاهد

یکی از «تیپ‌هایی که در طول تاریخ اجتماعی ایران، چهره‌ای محسوس و پُررنگ دارد، «زاهد» است. می‌توان گفت زاهد در آثار بیشتر طنزپردازان از نیش انتقاد و طنز مصون نمانده است.

«زاهدی مهمان پادشاه بود چون به طعام نشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کند ... چون به مقام خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند پسری صاحب فراست گفت ای پدر باری به مجلس سلطان در، طعام نخوردی گفت در نظر ایشان چیزی نخوردم که بکار آید گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که بکار آید.

ای هنرها گرفته بر کف دست عیب‌ها برگرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور روزِ درماندگی به سیمِ دَغَلِ»

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۳).

غزالی نیز هم‌چون حافظِ ظرنند، زاهد را بیش از دیگر ریاکاران و مفسدانِ جامعه، هدف قرار داده است زیرا زاهد باید پارسا و پرهیزگار باشد و آنچه وظیفه‌ی حقیقی اوست و ادعا می‌نماید، ترک دنیا و توجه به آخرت در سایه‌ی پرداختن به عبادت است و انتظار مردم نیز از زاهد و عابد چنین ویژگی‌ها و نشانه‌هاست. لکن بسیار اتفاق می‌افتاد که در وجود این مدعیانِ دروغین تنها چیزی که یافت نمی‌شود، ترک دنیا و عبادت است و غزالی با هدف و نیت اصلاح، در مقابل آنان قیام می‌کند و گاهی آشکار و گاهی با طنز و کنایه، کوس رسوایی آنان را در کوی و برزن می‌کوبد.

زاهد از عشقِ حقیقی بی‌بهره است و خدا اسبابِ هدایت او را فراهم نیاورده است:

موی‌شکافان عشقِ دارِ فنا یافتند رتبه‌ی این پایه نیست زاهد فرتوت را

(غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: ۵۷)

به زاهد سفارش می‌کند که در کویِ عاشقان، ادعاهای دروغین را فراموش کند و بازگو نکند زیرا عاشقان هم از جایگاه و مقامِ دنیوی زاهد، آگاه هستند و هم بی‌ارزشی و دروغین بودن مقاماتِ عرفانی زاهد را می‌شناسند.

در کوی عاشقان ز مقاماتِ دم‌مزن کاین جا، مقامِ زاهدِ عالی مقام نیست

(همان: ۹۷)

اما در واقع در این بیانِ طنزآمیز و شگفت‌آور، یک تناقض یا تضاد با مهارت هنری تصویر شده است. و آن «زاهدِ عالی مقام» است که نباید کویِ عاشقان را با وجود خود آلوده سازد. غزالی با استعاره‌ی تهنکته (مجاز به علاقه‌ی تضاد) که از شگردهای «حافظِ ظرنند» در طنزپردازی است که از این ترکیب، معنای ضد و وارونه‌ی آن را اراده نموده و این موضوع را به یک طنز هنری تبدیل کرده است. زاهدان، ابرویِ دلفریبِ یار را ندیده و از حقیقت زیبایی چشم یار بی‌خبرند و گرنه از محراب و طاعاتِ ظاهری به عشق و محرابِ ابروی یار

روی می‌آورند. زیرا طاعات ظاهری، چون در ژرفای روح و جان زاهدان نفوذ نکرده هم آنها را تردامن و گناهکار ساخته و هم افسردگی و پژمردگی را برایشان ارمغان آورده است.

زاهد اگر ببیند ابروی دل‌فریبت محراب را گذارد از کار دین برآید
(همان: ۸۵)

حرمتِ تردامنی از زاهدِ افسرده می‌پرس جای آن است که دوزخ کند از شرم، عرق
(همان: ۲۲۱)

در جایی دیگر می‌پرسد:

هر که زنده است بگوید که از این هردو کدام مست یا زاهد سجاده‌نشین به باشد
(همان: ۱۸۹)

پرسش شگفت‌انگیزی است. رستگاری سرانجام از آن کیست؟ در این‌جا با طنزی ملیح می‌خواهد بیان کند که زاهد، سالوس و ریاکار است پس مست‌شرا ب‌عشق و لآبالی و زندی پروا به زهد و دنیاپرستی از زاهد سجاده‌نشین برتر است. نکته اینجاست که شاعر، پاسخ این پرسش را از افراد زنده‌دل و صاحب‌دل می‌خواهد نه از افسردگان دلمرده. هرچند شاعر با آوردن بیت بعدی که مرام و باورهای افراد را ناشی از سرنوشت می‌داند از ارزش طنز خویش کاسته است:

چون بد و نیک، غزالی رقم یک قلم است نتوان گفت که آن یک بد و این به باشد
(همان)

طاعات و عبادات بسیار و کور کورانه، زاهد را گرفتار خودپسندی و خودبزرگ‌بینی ساخته است، به همین دلیل، غزالی، زاهد را عیب‌مُسَّجَم می‌داند. زیرا زاهد خودبین است و فقط عیب‌دیگران را می‌بیند. غزالی هم‌چون دیگر مردانِ خدا، غرور و خودبینی را بزرگ‌ترین آفت و مانع پیمودن راه حق دانسته، زیرا مبارزان با هُوس و سالکان طریقت در صدد اصلاح خویشند ولی غرور زاهدان به چاه گمراهی می‌انجامد:

تکفیر حریفان مکن ای زاهدِ خودبین کز نکته‌ی توحیدِ تو به زندقه‌ی ما
(همان: ۷۷)

بی‌خودم من از لبِ خوبان و زاهد از غرور من از این می‌سرگرامم اواز آن ساغر خراب
(همان: ۸۸)

زاهدِ خودبین ز نام من غزالی ننگ داشت ترک نام خویش کردم عاقبت از ننگ او
(همان: ۲۷۱)

زاهدِ خودبین با عاشق و رند در تقابل قرار می‌گیرد و غزالی با رندی تمام، شیوه‌ی
خود و عاشقی را بر زاهد و خودبینی برتر می‌داند:

زاهدان را گر محبت نیست با رندان چه کار؟! مردم نادان بلی با مردم دانا بدند
(همان: ۱۹۳)

تو زاهد شیوه، خودبینی و من [آن] عاشق و رندم طریق عشق و رندی گر برم از پیش،
من دانم (همان: ۲۵۲)

در شعر غزالی، زاهد علاوه بر موارد یاد شده با چنین صفاتی توصیف شده است:

زاهد ابله (ص: ۱۴۴)، زاهد افسرده (ص: ۲۲۱)، زاهد بوالهوس (ص: ۶۳)، زاهد دخلوت-
نشین (صص: ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۸۹)، زاهدِ خودبین (ص: ۷۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۶۷، ۲۴۰، ۲۷۱)، زاهد
دیندار (ص: ۱۰۳)، زاهدِ بدسجده‌نشین (ص: ۶۵، ۱۸۹)، زاهدِ عالی‌مقام (ص: ۹۷)، زاهد
فرتوت (ص: ۵۷)، زاهدِ کم‌حوصله (ص: ۲۷۷)، زاهدِ مغرور (ص: ۱۵۹)، زاهد
ناخوش (ص: ۱۵۱) و ... که طنز و گزشتن قلم غزالی در زاهد دیندار و زاهد عالی‌مقام بیشتر
از دیگر ترکیبات است. در جاهای دیگر نیز، از عقل لافیدن زاهد (ص: ۸۱)، به کعبه رفتن
زاهد (ص: ۸۱)، دم زدن زاهد در صبح جزا از روسفیدی (ص: ۵۹)، دلجو و سُبچه و مسواک
زاهد (ص: ۹۱)، سُبچه‌شماری زاهد (ص: ۹۶)، خرقه‌ی پشمینه داشتن زاهد (ص: ۱۶۳)، روی در
محراب کردن زاهد (ص: ۱۳۲)، بی‌خبری زاهد (ص: ۱۶۹)، صلاح‌اندیشی زاهد (ص: ۱۷۵)،
جام شکستن زاهد (ص: ۱۷۵) و ... به بسیاری سخن رانده است.

محتسب

از دیگر شخصیت‌های معروف شعر غزالی که می‌توان گفت بعد از زاهد بیشترین توجه
مربوط به اوست، «محتسب» است. محتسب که وظیفه‌اش نهی کردن از کارهای منع شده در

شرع است و رسیدگی به کار شراب‌خواران و تعزیر آنان است، اما خود، شراب‌خوار است و هنگامی که از ریای خود به تنگ می‌آید، به سراغ شراب می‌رود:

محتسب آمدسوی رندان سبوی می به دست از پیِ عذرگناه خویش دستاویز یافت
(همان: ۱۱۴)

محتسب تا چند گیرد نکته برمستانِ عشق ما اگر مستیم اوهم آن قدر هشیار نیست
(همان: ۹۷)

تا چند محتسب را، بینم به بزم رندان چون نیست اهل مشرب، آن‌جا چه دخل دارد؟
(همان: ۱۹۰)

غزالی برای محتسب، ویژگی‌ها و خصوصیات دیگری برمی‌شمارد چون: محتسب بر آستان می‌کده می‌ماند و جرأت آمدن به درون را ندارد (ص: ۶۹)، محتسب به نجوم باده، تعزیر می‌کند (ص: ۶۹)، محتسب ساغری در صف رندان نکشیده پس ... (ص: ۸۹)، محتسب از پست هم‌تی، جام می‌را می‌شکند (ص: ۱۱۹)، محتسب، غوغاگر است (ص: ۱۹۰)، در ذات محتسب بدگهَر، خیر نیست (ص: ۲۰۷) و ...

ملک‌الشعرا غزالی، با اسلوب بیان هنری خویش این چنین تناقضی را با بینش طنزی به تصویر کشیده است. در نگاهی کلی کوشش غزالی در این شیوه چون کوشش حافظ است که برای به تصویر کشیدن تناقض‌های اجتماعی که از حکومت (سیاست) و مذهب، سر می‌زند قلم و طنزش از عناصر متناقض و متضاد شکل می‌گیرد. شفیع‌ی کدکنی در خصوص این ویژگی می‌گوید: «اما چرا این شعر سیاسی، طنز خویش را همواره به عنصری از عناصر مذهب گره می‌زند؟ زیرا حکومت عصر، قدرت خویش را به مذهب و عناصر اعتقادی مردم گره زده است و در عمل بیش از حکومت‌های دیگر از زبان مذهب و از نیروی اعتقاد مردم می‌خواهد به نفع خویش استفاده کند» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۱۳)

۳-۴- شیخ

غزالی، خرقة پوشان و دلق پوشان را غیر قابل تحمل می‌داند و زهد این زهدفروشان و مُدعیان را که باعث نابودی دین می‌شود را به با دانتقاد گرفته و مورد تمسخر و ریشخند قرار داده است:

- چند زند شیخ شهر طعنه‌ی زَنار ما سبچه‌ی او هم کم از رشته‌ی زَنار نیست
(غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: ۹۳)
- گرچه شدای شیخ شهر، خاک زاشک تو گل حیف که محکم نکرد رخنه‌ی دین تو را
(همان: ۶۷)
- ای شیخ شهر، باده کشانیم، جمع ساز دامن زهد خویش که آلوده‌ایم ما
(همان: ۷۵)
- گو شیخ ما به روضه‌ی دارالسلام رو او را به کوی میکده جا نیست والسلام
(همان: ۲۴۳)

دیگر نمونه‌های طنز در غزل‌های غزالی که با "شیخ" ریاکار و شهرت‌جوی و ... ارتباط دارد: شیخ شهر از عشق می‌لافد که خود دعویش را باطل می‌کند (ص: ۶۲)، شیخ با تُدی - کش میخانه بحث می‌کند ... (ص: ۷۲)، شیخ گاهی از کثرت و گاهی از وحدت سخن می‌گوید (ص: ۱۰۱)، شیخ شهر، خلوت‌نشین است (ص: ۱۰۲)، شیخ شهر در اندیشه‌ی نام نکوست و از همدمی با عاشقان بدنام می‌گریزد (ص: ۱۵۳)، شیخ خرقه‌پوش وقتی که از مهر - یار گرم می‌شود خرقه‌ی پشمینه را می‌سوزاند (ص: ۲۰۴)، شیخ از خلوت و تنهایی می - لافد (ص: ۲۱۹)، شیخ بر عاشقان و رندان، خط دیوانگی می‌کشد (ص: ۲۳۰) و ...

در این گونه طنزها، که طنزپرداز به زوایا و رفتارهای اخلاقی جامعه می‌پردازد و از چهره‌ی نقاب‌زده‌ی "شیخ" و دیگر ریاکاران، پرده‌ی نفاق و دورویی را کنار می‌زند تا نتیجه‌ای مثبت و گوارا برای جامعه به بار آید. نیشخندهای حاصل از این نوع افشاگری، خنده‌ای تلخ است. که هدف نهایی و غایی این طنزها، بیشتر اصلاح رفتارهای نابهنجار و ناشایست فردی و جمعی است.

۳-۵- ناصح و واعظ

از تیپ‌های دیگری که غزالی آن‌ها را با نوشِ طنز نیش زده است "ناصح و واعظ" است. ظاهر نمایان ریایی که در کسوت و لباس، رده، صنف و درجه و مقام عوام‌فریبانه، آن - ها را به با دانتقاد گرفته و در کلام طنز خویش از تلبیس آنان بسیار سخن گفته است. هرچند

که شاعر گاهی عیب‌ها، کاستی‌ها و زشتی‌های آن‌ها را به خود منتسب می‌کند، ولی رندان و زیرکان از ژرفای سخن شاعر و مقصود نهایی وی که مفسدان و ریاکارانند آگاهی دارند:

ناصحا چون من دیوانه نیم پیرو عقل از جنون، منع من بی سر و پاچيست تو را
(همان: ۶۸)

ناصح از دیوانگی، دیوانه می‌خواند مرا شاه سربازان عشقم، او چه می‌داند مرا؟
(همان: ۶۹)

از حُسن بهشتی صفاتش خبری نیست واعظ که همه عمر در اندیشه‌ی حور است
(همان: ۱۰۴)

ای ناصح بیهوده گو، آیین عقل از من مجو باعقلان کن گفت و گو من عاشق دیوانه‌ام
(همان: ۲۳۳)

در بهشت عاشقی داریم اکنون نقد وصل واعظ بیهوده گو تا کی کُند افسانه عرض
(همان: ۲۱۵)

دیگر نمونه‌های طنز در غزل غزالی که "ناصح و واعظ" هد فیرطنز واقع می‌شوند: ناصح، عاقل است ولی عاشق دیوانه، حدیث مردم عاقل (ناصح) را نمی‌پسندد (ص: ۷۰)، شاعر عاشق نمی‌پسندد که با مردم بیهوده گو همچون ناصح، همنشین شود (ص: ۱۱۸)، افسون و دم ناصح، اگر هم عیسی نیز شود نمی‌تواند بر دل پد آتش شاعر تأثیر گذارد (ص: ۱۲۲)، افسون لب یار، به عاشق شرابی حجب داده که دیگر افسانه ناصح را نمی‌شنود (ص: ۲۳۴) حدیث حور و مُجد و واعظ، به مستان مجلس حال، جز قیل و قال، چیزی دیگر نیست (ص: ۶۷)، نهایت و بالاترین درجه‌ی واعظ، پایه‌ی منبر اوست (ص: ۱۴۱)، برای شاعر عاشق باده‌ی روشن، بهترین دلیل است نه قال و قیل واعظ (ص: ۹۳) و ... در چنین مواردی او با توجه بر دوگانگی‌ها و ناسازگاری‌های میان شخصیت و رفتار و گفتار شخص، غزالی همچون حافظ، به طنز متوسل شده است. غزالی و حافظ به طنز روی آورده- اند تا شاید به جامعه‌ی مُرده و بی‌روح، جانی تازه ببخشند:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌برند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش

(حافظ، ۱۹۱۱۴۹).

۳-۶- صوفی

صوفی در ادبیات فارسی چه نظم و نثر، همیشه با پشمینه‌پوشی و خرقه، ملازمت داشته است. خانقاه‌نشینی صوفی که همراه با گوشه‌نشینی و انزواطلبی بوده به زهد و عبادت افراطی کورکورانه می‌انجامیده است که به روح و جان آن‌ها، زلالی و صفا، معنویت آگاهی، عشق و عاطفه و نیکوکاری نمی‌بخشیده است. دلیل آنکه شاعران صاحب‌دل و عارف به انتقاد از صوفی می‌پردازند برای آن است که خرقه‌پوشی و عبادت بسیار سبب غرور و ریاکاری صوفی می‌شود. بنابراین مردان حق به صوفی پیشنهاد می‌کنند که خرقه و عادات ریایی را با باده‌ی عشق و معرفت، جابجا کنند تا به محبوب ازلی نزدیک شوند. پس شایسته است که غزالی بسراید:

صوفی آزاده یافت چاشنی [ای] از لیش رهن می‌ناب کرد خرقه پرهیز را
(غزالی مشهدی، ۱۳۸۸: ۵۷)

می‌رساندی کاش ای صوفی به زلفش سلسله تا در آتش می‌فکندی خرقه پشمینه را
(همان: ۶۷)

دیگر نمونه‌ها: صوفی دل‌سپاه‌پوشنده که مدعی عقل است باید از غیرت صاعقه‌بار عاشقان پرهیزد (ص: ۷۷)، صوفی باید به هوش باشد تا ببیند که همه‌ی ذرات جهان، سربه‌سر مانند عاشق و صوفی، در شهو ذرات، مستغرقند (ص: ۹۰)، شاعر عاشق در شگفت است که سخنش با صوفی، تأثیرگذار نیست (ص: ۱۳۸)، صوفی خودبین است و ادعای کرامت دارد (ص: ۲۵۰)

۳-۷- فقیه (دانشمند)

غزالی نیز همچون حافظ با ناپاکی‌ها و قشری‌گری‌های جامعه درمی‌آفتد. فقیهان مدعی زمانه‌ی وی با حکام منسجیده و سطحی، مخالف شاعر دلسوز جامعه و دین را برانگیخته‌اند، زیرا برخی معیان دینداری نه تنها سودی به دین نمی‌رسانند بلکه بیش از

افراد عائی به دین و جامعه آسیب می‌رسانند. غزالی مدعیانِ دانشِ دین را از علم نظر و عشق بی‌بهره می‌بیند و این کاستی آنها را یادآور می‌شود:

از آن علمی که دانشمند دارد چه حاصل چون در او علم نظر نیست
(همان: ۹۵)

فقیه شهر که بر عاشقان کشید قلم؟ مگر ز سوره یوسف نخواند آیت عشق؟
(همان: ۲۲۱)

بگریخت از فقیه، غزالی به سوی دیر تا چند درد سرگششد از قال و قیل او
(همان: ۲۷۰)

غزالی در ابیات دیگر، لای (درد) خود و عاشقان را از باده‌ی صافی فقیه برتر می‌داند (ص: ۷۴)، به سبب اوضاع نامطلوب جامعه، لازم است که عاشقان، به فقیه یا محس نیز پناه ببرند و معاشرت داشته باشند (ص: ۲۱۶)، دانش فقیه شهر، سراسر، ادعاست (ص: ۲۴۵) از آن چه ذکر شد چنین برمی‌آید که برخی عالمان دین، فقط مآعی بودند و بدتر و فاجعه‌بارتر آنکه با افراد ناپاک و مفسدان جامعه، رابطه‌ی پنهانی داشته‌اند.

۳-۸- انتقاد از حاجیانی که فقط ظاهراندیش و ظاهر...

بسیاری از طبقات گوناگون جامعه، درک و شناختی درست از فلسفه‌ی حج و مناسک آن سفر معنوی ندارند لذا در قرن‌های گذشته هرچند حاجیان کوشش و رنج فراوان را برای به‌جا آوردن فریضه‌ی الهی متحمل می‌شدند ولی در ژرفای وجود آنها، دگرگونی یافت نمی‌شد. شاعرانی که شعر آنها، بازتاب دهنده‌ی درون‌مایه‌ی اجتماعی و برخوردار از چاشنی طنز است به این واقعیت پرداخته‌اند از جمله ناصر خسرو، حافظ و ... غزالی مشهدی نیز هدف خود از کعبه را فقط کوی یار، جام را زمزم و میخانه را بیت‌الحرام دانسته، رنج و زحمت راه کعبه را به حاجی وامی‌گذارد و ...

در راه عشق، زمزم ما غیر جام نیست میخانه را که گفت که بیت‌الحرام نیست
(همان: ۹۷)

ما رنجِ راهِ کعبه به حاجی گذاشتیم اربابِ عشق را سفرِ معنوی بس است
(همان: ۱۰۱)

زهاد از کوثر و زمزم چه فایده؟ چون سُست و شو به اشکِ ندامت نکرده‌اند
(همان: ۱۴۷)

رفت حاجی تازند در آبِ زمزم، دل‌قُزهد خلعتِ وحدت، هوس دارد به این تردامنی
(همان: ۲۹۰)

حافظ نیز با ایهامی زیبا و هنری، خُم را بیت‌الحرام نامیده است:

گردِ بیت‌الحرامِ خُم حافظ گر نمیرد به سر بیوید باز
(حافظ، ۱۳۶۹: ۱۷۸)

خاقانی نیز گوید:

زین سپس، خالِ بتان، بس حَجْرِ الاسود من زمزم آنک خُم و کعبه در خَمّار مرا
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۰)

۳-۹- نقد اندیشه‌های مخالفان عشق و عرفان و نکوهش عقل

در شاهد زیر او با یکی دیگر از شیوه‌های طنز آفرینی خود، یعنی «کنایه» بر نکوهش-

کنانِ عشق، خطِ دیوانگی می‌کشد:

مجو صلاح ز دیوانگان به فتوی عقل که حکم عقل روا نیست در ولایتِ عشق
(غزالی مشه‌دی، ۱۳۸۸: ۲۲۱)

یا در نمونه‌های دیگر فرماید:

مقام رفعت و قرب تو یعنی عقل نیست عقل دوریین را میسر نیست عقل دوریین را
(همان: ۵۶)

بهر دفع عقل کی اندیشه دارد هیچ سود عشقِ عالم سوز باید عقلِ دوراندیش را
(همان: ۶۲).

با تضاد و وارونه به کار بردن صفت «دوراندیش» برای عقل، با زبان کنایه، نادانی

عقل و کوتاه‌اندیشی مخالفانِ عشق را به سُخره گرفته است. شواهدی دگر از این گونه:

- عقلِ مهوَس نیافت در حرمِ عشق، راه زن که به عنقا نبود شأنِ مگس اختلاط
(همان: ۱۱۶)
- عقل می‌زد لافِ دانش در طریقِ عاشقی دستِ حیرت بر رخِ او نیلِ نادانی کشید
(همان: ۱۸۶)

۳-۱۰- انتساب گفتار و رفتار مخالفان به خود و استهزاء و افشاگری از این طریق

یکی از شگردهای طنز غزالی این است که از خود و کردار خود انتقاد می‌کند و خود را ریاکار می‌شمارد، اما در واقع، منظورش صوفی‌نمایان و زاهدنمایان است:

گر پرده‌ی ما ناگهان افتد ز رویِ کارها بس خرقه‌ها کز زیر آن آید برون زُتارها
(همان: ۸۵)

ریخت بر خرقه‌ی سالوسِ غزالی می‌ناب آن که دامان خود آلوده به می کرد آلود
(همان: ۱۸۳)

اگر کسی به طنز بیت و شیوه‌ی یاد شده توجه نکنند، ممکن است غزالی را خرقه‌پوشی تصور کند که درباره‌ی خود سخن می‌گوید؛ حال آن‌که منظور او استهزای خرقه‌پوشان ریاکار است. شاعر با انتساب کار زشت ریاکاران و مفسدان، خود از ریاکاران و مفسدان جامعه انتقاد کرده است.

نتیجه

طنز که یکی از انواع ادبی شمرده می‌شود، بی‌گمان در همه‌ی دوره‌های ادبیات فارسی، کم و بیش در نظم و نثر فارسی به چشم می‌خورد، برخی نویسندگان و شاعران، بیشتر و برخی دیگر کمتر به طنز توجه کرده‌اند. در این نکته اتفاق نظر است که زبان طنز، زبانی تأثیرگذار است و چه بسا که از مخالفت و سرزنش مستقیم، مفیدتر باشد. شاعران و نویسندگانی که به اجتماع و روابط افراد جامعه، حاکمان و مأموران عدل و داد و دینداری نگریسته‌اند، توانسته‌اند با دقت نظر و کنجکاوی‌های خویش از ظرایف و دقایق آگاهی یابند که از چشم عادی مردم، پنهان مانده است. یکی از شاعرانی که در کنار پرداختن به عشق و

عرفان، نیم‌نگاهی نیز به جامعه‌ی زمان خویش داشته، غزالی مشهدی است. وی در غزل، به شکلت از شیوه‌ی غزل‌سرایی حافظ تأثیر پذیرفته، به بیان دیگر هم در واژگان و ترکیبات و موسیقی‌شعر و هم در عشق و عرفان و هم در شعر اجتماعی و طنز و انتقاد به حافظ نظر داشته است. هرچند که غزالی نیز مانند دیگر شاعران مقلد حافظ به مقام و منزلت حافظ و شعر او نمی‌رسد ولی برگزیدن شیوه‌ی طنزپردازی حافظ به کلام و غزل غزالی، نمکی دلپسند و گوارا بخشیده است که تو چه مخاطب را به غزالی و شعر او، جلب می‌کند. بیشتر انتقادات و طنزهای غزالی، متوجه دینداران ریاکار است که در ظاهر خداپرست و دنیاگریز می‌نمایند ولی در باطن، خودپرست و دنیا زده‌اند. زاهد، واعظ، شیخ، محتسب و ... مورد گزند طنزهای غزالی قرار گرفته‌اند که "زاهد" هم به سبب وجه تسمیه‌ی واژه و هم ادعاهای فراتر از دیگران، بیش از دیگران هدف نقد و طنز واقع شده است. طنزهای غزالی، شایسته و بجا، معتدل و اخلاقی است. سخن پایانی آن است که وی در هیچ‌یک از طنزهایش از ارزش‌های اخلاقی را نادیده نگرفته و به دوی هیچو، نکوهش و ناسزاگویی و مخالفت با معیارهای اخلاقی سقوط نکرده است.

منابع

- ۱- انوری، حسن (۱۳۸۶) **طنز حافظ**، ماهنامه‌ی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، ادبی فردوسی، ش: ۵۳-۵۲، صص ۲۰-۲۲.
- ۲- انوشه، حسن (۱۳۸۱) **فرهنگنامه‌ی ادبی فارسی**، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و انتشارات اسلامی.
- ۳- چناری، عبدالامیر (۱۳۸۴) **طنز در شعر حافظ**، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، ش ۴۶-۴۵، صص ۳۹-۵۱.
- ۴- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹) **دیوان، به اهتمام محمد فروینی و قاسم غنی**، مقابله و کشف‌الابیات رحیم ذوالنور، چاپ اول، تهران: زوآر.
- ۵- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۵) **چشمه‌ی خورشید**، چاپ نخست، شیراز: نوید شیراز.
- ۶- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۷۷) **تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلام**، چاپ نخست، تبریز: بهبهانی.
- ۷- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۷۳) **دیوان**، مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاء‌الدین سجادی، چاپ چهارم، تهران: زوآر.
- ۸- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۴) **ذهن و زبان حافظ**، چاپ هشتم، تهران: ناهید.
- ۹- داد، سیما (۱۳۸۳) **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- ۱۰- رزمجو، حسین (۱۳۷۲) **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۱- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۶) **کلیات**، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- شریفی، محمد (۱۳۸۷) **فرهنگ نشر نو**، چاپ اول، تهران: انتشارات معین.
- ۱۳- شفیعی کدکنی (۱۳۸۶) **زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی**، چاپ نخست، تهران: اختران.

- ۱۴- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۵) **تاریخ ادبیات در ایران**، چاپ هشتم، ج پنجم، بخش دوم، تهران: فردوس.
- ۱۵- غزالی مشهدی (۱۳۸۸) **دیوان**، تصحیح حسین قربانپور آرانسی، چاپ نخست، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۶- فاروق فلاح، غلام (۱۳۷۴) **موج اجتماعی سبک هندی**، چاپ نخست، مشهد: ترانه.
- ۱۷- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳) **واژه‌نامه هنر شاعری**، چاپ دوم، تهران: معین.
- ۱۸- نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰) **هجو در شعر فارسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

